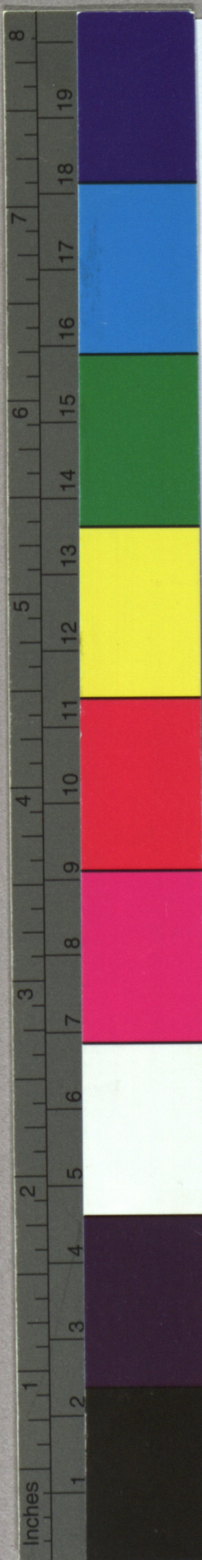
بتحصیل آن اشتغال نمود بعد از آن با نظام الملک ملاقات کرد و قبول تمام یافت
و با جماعتی از افاضل که در صحبت نظام الملک بودند در مجالس متعدد مناظره و مجادله
کرد و بر ایشان غالب شد تدریس نظامیهٔ بغداد را بوی تفویض کردند در
سنه اربع و ثمانین و اربعمائه ببغداد رفت همه اهل عراق شیفته و فریفتهٔ وی شدند قدر
بلند و منزلت ارجمند یافت بعد از آن همه را باختیار ترک کرد و طریق زهد و انقطاع
پیش گرفت و قصد حج کرد در سنه ثمان و ثمانین و اربعمائه حج گزارد و بشام
مراجعت نمود مدتی آنجا بود و از آنجا به بیت المقدس رفت و از آنجا بمصر و مدتی
در اسکندریه بود بعد از آن بشام مراجعت نمود و آن قدر که خواست آنجا بود. بعد
از آن بوطن باز گشت و بحال خود مشغول شد و از خلق خلوت گزید و کتب مفیده
تصنیف کرد چون کتاب احیاء العلوم و جواهر القرآن و تفسیر یاقوت التاویل چهل
مجلد و مشکوة الانوار و غیر آن از کتب مشهوره و بعد از آن بنیشابور عود کرد و
در نظامیه نیشابور درس گفت و بعد از چندگاه ترک کرد و بوطن باز گشت و از برای
صوفیه بنای خانقاهی کرد و از برای طلبه بنای مدرسهٔ و اوقات خود را بر وظایف خیر
توزیع کرد از ختم قرآن و صحبت ارباب قلوب و تدریس علوم تا آن زمان که بجوار حق پیوست
در رابع عشر جمادی الاخری سنه خمس و خمسمائه یکی از اکابر علما گفته است که روزی
میان نماز پیشین و نماز دیگر بمسجد حرام در آمدم و چیزی از وجد و احوال فقرا مرا فرو
رفته بود نمی توانستم که بایستم و بنشینم جائی می طلبیدم که ساعتی استراحت کنم بجماعتخانه
جنبی رباطها که در حرم داشت در آمدم و در پهلوی راست در برابر خانه بیفتادم و
دست خود را زیر روی ستون ساختم تا مرا خواب بگیرد و طهارت من منتقض نشود
ناگاه یکی از اهل بدعت که بآن مشهور بود آمد و مصلای در آن جماعتخانه بینداخت و از جیب
خود لوحی بیرون آورد گمان می برم که از سنگ بود و بر آنجا چیزها نوشته بودند آنرا ببوسید
و پیش روی خود نهاد و نماز دراز گزارد و روی خود را از هر دو جانب بر آنجا مالید و
تضرع بسیار کرد بعد از آن سر خود را بالا کرد و آنرا ببوسید و بر چشمهای خود مالید و بان

3



بوسید و در جیب نهاد چون من آن را دیدم مرا از آن کراهت بسیار رسید با خود گفتم چه
بودی که رسول صلی الله علیه و سلم زنده بودی تا این مبتدع را زجر دادی از شناعت
آنچه می کند و با این فکر خواب را از خود دور می کردم تا طهارت من فاسد نشود ناگاه
از حس غایب شدم در میان خواب و بیداری دیدم که عرصه ایست بسیار کشاده و
مردم بسیار ایستاده اند و در دست هر یک کتابی است مجلد و همه نشسته‌اند... از
حال ایشان سوال کردم گفتند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اینجا نشسته است و اینها
از اصحاب مذاهب اند میخواهند که عقاید و مذاهب را از کتب خود بر رسول صلی الله علیه و سلم
خوانند و تصحیح مذاهب و عقاید خود کنند شخصی در آمد گفتند شافعی است رضی الله عنه و در
دست وی کتابی میان حلقه در آمد و بر رسول صلی الله علیه و سلم سلام گفت رسول صلی الله
علیه و سلم ... داد و مرحبا گفت شافعی پیش وی بنشست و از کتابی که داشت مذهب
و اعتقاد خود خواند و بعد از وی شخصی دیگر آمد گفتند ابو حنیفه است رضی الله عنه و بدست
وی کتابی پهلوی شافعی بنشست و از آن کتاب مذهب و اعتقاد خود خواند و همچنین یک
یک از اصحاب مذاهب می آمدند تا باقی نماند مگر اندکی و هر که عرض مذهب خود می کرد وی را
پهلوی دیگری می نشاندند چون همه فارغ شدند ناگاه ... آمد و در دست وی
جزوی چند جلد ناکرده و در آنجا ذکر عقاید باطلهٔ ایشان و قصد کرد که میان حلقه در آید و
آن را بر رسول صلی الله علیه و سلم خواند یکی از آنان که پیش رسول صلی الله علیه و سلم بودند
بیرون آمد و وی را زجر و منع کرد و جزوها را از دست وی گرفت و بینداخت و وی را
براند و اهانت کرد من چون دیدم که قوم فارغ شدند و کسی نماند که چیزی خواند پیش
آمدم و در دست من کتابی بود مجلد آواز دادم و گفتم یا رسول الله این معتقد من
و معتقد اهل اسلام است اگر اذن فرمایی بخوانم رسول صلی الله علیه و سلم گفت چیست
گفتم کتاب قواعد العقاید است که غزالی تصنیف کرده است مرا بقرائت آن اذن دادند
و از اول کتاب خواندن گرفتم تا بآنجا رسیدم که غزالی میگوید والله تعالی بعث النبی الامی القرشی
محمدا صلی الله علیه و سلم الی کافة العرب والعجم والجن والانس چون بآنجا رسیدم اثر بشاشت

